

بقیه از شماره پیش

لصرف بصره بدست ایرانیان



مرکز تحقیقات کامپیوئر علوم اسلامی

جلد

سردار محمد شمسیدر

(فوق لیسانسیه در تاریخ)

۶ - اشکر بغداد

در زمانی که هنوز خوارج در آبهای شط هسته مقاومتی را بوجود آورد
بودند سليمان آقا حاكم بصره آمدن آنها را به عمر پاشا اطلاع داد و از او
درخواست کرد که هرچه زود تر کمکی برای هردم شهر بفرستد تا خوارج
بدین ترتیب نیروی تازه‌ای پیدا نموده و بکمک یکدیگر بتوانند محاصره
شهر را درهم بشکنند. عمر پاشا اشکری با سازو برگ کامل بطرف بصره اعزام
داشت. صادق خان بعد از دریافت این خبر هتابه با این لشکر را به عهده شیخ
محمد خزاعی^{۴۹} و اگذار نمود.

شیخ محمود یکی از بزرگان عرب بود که افراد قبیله‌اش در بین بغداد
و بصره در منطقه حله اقامت داشتند وی بعات اینکه مذهب تشیع داشت
نسبت بايرانيان علاقه‌پیدا نموده بود و چون از طرفی دیگر با عمر پاشا خصوصت
دیرین داشت پس از خبر حرکت لشکر از بغداد بنزد صادق خان آمد و آمده
شد که برای مقابله با این لشکر بستابد. صادق خان این کمک مؤثر را قبول
نمود و جمعی از سپاهیان خود را نیز برای کمک و همکاری با وی اعزام
داشت.

شیخ محمود خزاعی با افراد خود به حلله آمد و مدتی در انتظار رسیدن
عثمانیها بود ولی خبری از فرار رسیدن لشکر نشد لذا وی نا امید شده بنزد
صادق خان بازگشت. هنوز مدت کوتاهی از بازگشت او نگذشته بود که عثمانیها
به حلله رسیدند. قسمتهایی از کتاب گیتی گشا که درباره لشکر کشی عمر پاشا

۴۹ - در بین الاختلافین ص ۱۵ بعده این نام محمود الحمود الخزعلی درج شده است.

ورفتن شیخ محمود خزاعی برای جلوگیری از آنها و پایان کار این لشکر کشی درج شده است نقل می‌شود :

« . . . در حالی که اعراب عمان و خوارج بی‌سر و سامان هنوز در شط العرب لنگرانداز زورق توقف بودند و بحر که المذبوج اظهار حیات می‌نمودند سلیمان آقای حاکم بصره حقیقت اعانت این گروه وعدت کشت آن قوم با شکوه راه عرض عمر پاشای والی بغداد گردانیده، با شعار سخنان غیرت انگیز والقاء عبارات دردآمیز مجرک سلسله حمیت و منظم عقد عصیت او گردیده، پاشای مشارالیه از اهالی بغداد و عساکر آن بلاد گروهی نامحدود و فوجی غیر محدود فرآهن آورده، از مخزن مکنت ضروریات ایشان را تدارک کرده بامداد بصریان و اعانت آن قوم پریشان ارسال داشت . . . چون این خبر معروض رأی نواب جوزا رکاب گردید . شیخ حمود خزاعی را که از مشایخ کبیر اعراب آن ولایت و مکان توقف و توطن عشیره او مابین بغداد و بصره در اراضی حلله می‌باشد . . . شیخ حمود هنگ کور در بین محاصره بصره بفیض ادرال سعادت حضور عالی و دولت دریافت سده معالی رسیده . . . نواب سپهر رکاب حسب المسئول استدعای او را قبول و مشارالیه را بانواع عواطف مشمول فرموده . . . بنواحی حلله ورود یافتند چندان که انتظار کشیدند و چشم در راه ورود عسگر بدلاختر آرمیدند از لشکر مزبور خبری و از آن گروه خذلان شعار اثری نشد شیخ حمود از ورود آنها مأیوس گردیده . . با تفاق غازیان مأمور بموافقت او از حلله انصراف و دریافت زمین بوس در بار عالمیان مطاف نمرد . بعد از رجعت شیخ حمود و محدود لشکر مسعود از جانب شیخ سلطان و شیخ احمد برادرزاده مشارالیه که در حلله توقف داشتند خبری رسید که لشکر بغداد با کمال استعداد نواحی حلله را مقر

ازدحام و هضرب خیام شیاطین احتشام ساخته، رایات هف‌اسد آیات افراده اند^{۵۰}

در این هنگام دونفر از برادرزادگان شیخ محمود بنامهای شیخ‌سلطان و شیخ احمد با قبایل خود به جلوگیری عثمانیها شتافتند و آنها را درهم شکستند.

در این نبردها عده‌ای از عثمانیها کشته شدند، تعدادی در رودخانه غرق و بقیه سرکوب و متواری شدند و بدین ترتیب اشکری هم که عمر پاشا به کمک مخصوصین بصره اعزام داشته بود نتوانست کار هشتی انجام دهد.

۷ - حملات مرزی :

دولت‌عثمانی بمنظور اینکه شاید بتواند توجه نیروی ایران را از محاصره بسره بسوئی دیگر جلب نماید بپاد گاههای نظامی که در نزدیکی مرز ایران مستقر بودند دستور داد که بسوی مرزهای ایران حرکت نمایند.

نخست سپاهی کوچک از راه مرزهای کرمانشاهان بسوی ایران پیش آمدند و نیز در همین زمان تعدادی از سربازان عثمانی از راه دیار بکر مرزهای آذربایجان را مورد حمله قراردادند و در نتیجه دو جبهه دیگر در مرزهای غربی ایجاد شد.

باید اظهار داشت که بعلت ضعف دولت عثمانی و گرفتاریهای آن دولت در داخل و خارج کشور تعداد این دونیر و زیاد قابل توجه نبود ولی در هر حال امکان داشت که مخاطراتی را برای ایران بوجود آورند. کریم خان بعد از اینکه از این واقعه اطلاع یافت یکی از سرداران زند را بنام خسروخان با دوازده هزار مرد جنگی به جلوگیری از نیروی رسیده به کرمانشاهان اعزام داشت و نیز کلب‌علی خان را با تعدادی دیگر با آذربایجان فرستاد. نبرد شدیدی بین طرفین انجام شد.

سر بازان ایران باش جماعت فراوان راه پیشروی سپاهیان عثمانی را سد نموده و آنها را وادار به عقب نشینی نمودند و بدین قریب دولت عثمانی از این لشکر کشی‌ها نیز سودی نبرد.

۸- تدارکات سپاه خانه در قیوب فرض

تأمین مایحتاج سپاه ایران در طول سیزده راه محاصره با توجه بوسائل کنندرو آن زمان، کار چندان ساده‌ای نبود ولی در آن هنگام که افراد سپاه ایران بر اثر مدت محاصره خسته شده بودند کمک تعدادی از قبایل عرب برای این منظور بسیار گران‌بود.

این قبایل سپاهیان ایران را در تهیه و حمل خواربار و وسائل و لوازم جنگی کمک می‌نمودند. یکی از این قبایل، بنی خالد می‌باشد که در منطقه‌ای بین بصره و قطیف سکونت داشتند افراد این قبیله که تعدادشان هم قابل توجه بودند به راه‌زنی اشتغال داشتند و هدام با طوایف دیگر در جنگ و گریز بودند. همه ساله آنها به بصره هجوم می‌بردند و نخلستانهای اطراف آن را غارت می‌کردند.

در آن سال که سپاهیان ایران بصره را در محاصره داشتند آنها شتران خود را برای اندخته و بسوی نخلستانهای رسپار شدند ولی سپاهیان ایران با آنها به نبرد پرداختند، افراد این قبیله متواتری شدند و شترهایشان را سپاهیان ایران به غنیمت گرفتند.

رئیس قبیله هژبور که شتران خود را از دست رفته دیدنامه‌ای به صادق خان نگاشت و همراه ناهه تعدادی شتر با مقدار فراوانی اشرفی فرستاد و اظهار داشت که چون تنها غذای ما در این صحرای گرم و سوزان خرما می‌باشد اگر سپاهیان ایران از بردن خرما جلو گیری نمایند زن و فرزند ها گرسنه می‌مانند.

لذا از سردار ایران تقاضادارم که اشرفیها را برداشته و در عوض آنها اجازه دهنده که شتران ها ببابار خرما بر گردانده شوند.

در گیتی گشا می نویسد: « . . . بنی خالد قبیله‌ای انداز قبایل عرب با کثرت بسیار و عدت بی‌شمار، از نواحی قطیف تا نواحی بصره توقف دارند و بعلت قوت عدت و غلبه کثرت ایشان نیز هرساله ببساتین بصره مشتافت، از غارت خرما بهره هی یافته‌ند در این سال فرزخنده فال نی خبر از خواستم آحوال نیز همان خیال مجال را بخاطر بد خصال هنرمند ساختند و با شتران بسیار روی یغما گری بتاراج خرما گذاشتند . . . حسب الامر اعلی فوجی از گردان دلیر و پیلان شیر گیر پا بر کاب آهوان صحرانورد و غزالان هامون گرد نهاده و بر جواد حریف افکنی عنان داده و قبل از آنکه مطایای آمال آن قوم بی‌مال از جنس مقصود گران بار گردد بارهستی از دوش بختیان اجساد جمعی کشیر برداشته، آن راه نوردان مراحل یغما گری را رخت جان بتاراج برد . . . شیخ و رئیس آن جماعت بوسیله ذرا بیع با ضراعت در مقام عجز واستکانت برآمده . . . هوازی چهار هزار نفر شتر با هر شتری دو عدد جوال اشرفی کیسه کرده بزبان عرض بنیان تصرع ترجمان آورده بود . . . نواب جوزا رکاب کسان او را مشمول عوطف بی کران و هور عوارف هر حمت و احسان و از بذل انعام و افرا و خلاع فاخره فخر امثال و اقران فرهوده . . . » ۱۶

صادق خان که هر دو راندیشی بود پولهای آن‌ها را قبول نکردو بر گرداند و دستور داد که افراد این قبیله اجازه دارند که شترهای خود را از خرما بار نموده و بیرون و حتی عده‌ای از سر بازان را مأمور کرد که مراقب حال آنها بوده تا چیزکس متعرض آنها نشود.

کتابخانه میراث ایرانیان
برای شیخ قبیله و زیر دستانش خلعت فرستاد و آنها را مورد هجابت قرارداد. این سیاست صحیح باعث گردید که افراد این قبیله نسبت با ایرانیان خدمتگزار گردند و در هدت همچادره نسبت به حمل و نقل هایحتاج سپاه ایران از هیچ‌گونه کوششی خودداری ننمایند.

وقایع هدت محاصره

سفیر عثمانی در دربار ایران

عمر پاشا حاکم بغداد محاصره بصره را به سلطان عبدالحمید پادشاه عثمانی گزارش داد و ازاو تقاضای کمک نمود. سلطان عثمانی که در آن زمان سخت گرفتار مشکلات اروپائی امپراطوری خویش بود و قوای نظامی او در چند جبهه در اروپا سرگرم مبارزه بود نمی‌توانست بموضع بوالی بغداد کمک نماید لذا هیأتی را بریاست یکی از هماورین ورزیده خود بنام محمد وهبی- افندی به شیراز فرستاد.

وهبی افندی در شیراز به نزد کریم خان بار یافت و نامه‌ای از سلطان عثمانی تقدیم داشت. در نامه از صلح وصفاً بین دودولت ایران و عثمانی گفتگو شده بود ولی هیچگونه مطلب یا اشاره‌ای راجح بواقع بصره نگردیده بود. پادشاه عثمانی بعد از اشاره بر وابطه دوستانه فیما بین دو کشور، کریم خان را از واقعه فوت سلطان مصطفی امپراطور پیشین عثمانی و جلوس خود مطلع نموده بود.

سفیر عثمانی دستور داشت که در مورد بصره شفاهان بادولت ایران مذاکره نماید لذا او سعی بسیار کرد تا کریم خان را نسبت به عمر پاشا به سر لطف آورد و کاری کند که کریم خان از فتح بصره منصرف شود وی مکرر از خطاهایی که حاکم بغداد نسبت با ایرانیان روا داشته بود پوزش خواست. وی به کریم خان اظهار داشت که شهر بصره بمادر سلطان عثمانی تعلق دارد اگر شهریار زند از محاصره بصره دست بردارد سلطان عثمانی حاضر است هر شهر دیگر را که درآمد و عایدات آن بیش از بصره هم باشد به پادشاه ایران واگذار نماید. کریم خان که مرد با کیاستی بود بخوبی منتظر فرستاده عثمانی را میدانست لذا اورا بعنایی نزد خود نگاهداشت و هنگامی با او اجازه عزیمت داد که کار محاصره بصره با تمام رسیده بود.

مدت محاصره :

عملت اصلی طولانی شدن محاصره بصره آن بود که در آغاز مراقبت ایرانیان در جلوگیری از ورود خواربار به شهر کافی نبود و اعراب بوسائل مختلف آذوقه خود را تأمین میکردند.

شب هنگام تعدادی از داوطلبان عرب خود را با باب می‌افکندند و باشنا از آن عبور نموده به نخلستانهای اطراف هیرفتند و مقادیر زیادی خرما که غذای اصلی آن‌ها بود با خود بشهر هیبردند.

هنگامیکه صادق خان از این امر مطلع گشت برای آنکه از راه شط هنگام شب آذوقه به محصورین نرسد دستور داد در طول ۲۴ کیلومتر تفنگداران ایرانی بترتیبی مستقر شوند که حتی در تاریکی شب هم دیگر را ببینند و دید کافی داشته باشند تا هیچ‌کس را یارای عبور نباشد یا بقول گیتی گشا زانو به زانوی یکدیگر به نشینند.

بدین ترتیب راههای وصول آذوقه بشهر بسته شدو امر مراقبت بقدرتی شدید بود که هنوز مدت کوتاهی از اجرای آن نگذشته بود که آثار قحط و غلاء آشکار گردید.

هر قدر مردم بصره با آنکه امیدی بدريافت کمک نداشتند مقاومت می‌نمودند سر بازان ایرانی در امر محاصره کوشاتر می‌شدند و آثار کمیابی غذا در شهر نیز روز بروز محسوس‌تر هیشند.

«بقول گیتی گشا» در شهر بصره از غلات و حبوبات اثری و در نصای قلعه از جنس ها کولات جز آوازه الجوع خبری نبود . نوایر آتش قحط چنان مشتعل گردید و شعله غلا چندان زیاده کشید که خرمن ذخایر را برآفروخت و نایرۀ جوع در کادون طباع آن ولایت از فقرا و اغنيا بمرتبه‌ای سطوع یافت که هزار جانهار ابشر اره بسوخت . صغیر و کبیر از شدت ناتوانی والم پریشانی

یکباره از دست رفته، برنا و پیر از شوق گرده نان آفتاب پرست شدند کارا هل دل و بجان و خروش گرسنگان با آسمان رسید ... »^{۵۲}

از بغداد هم دیگر انتظار کمک نمیشد، هر قدر حاکم بصره و مردم آن شهر استغاثه نمودند و کمک خواستند بجایی فرسید زیرا عمر پاشا دیگر قادر نبود سپاهی فراهم نموده و بکمک بصریها بفرستد.

عمر پاشا فقط با وعده های بی اساس آنها را دلگرم نموده و بمقامات تشویق میکرد گاه هی نوشت که سپاه حرکت کرده و قریباً خواهد رسید، گاهی میگفت سپاه بفلان نقطه رسیده و قریباً بشما ملحق خواهد شد.

محصوصین که از طرفی با کمبود مواد غذائی مواجه شده واژسونی دیگر از آمدن لشکریان بعد از مأیوس شده بودند ادامه مقاومت را عاقلانه نمیدانستند و کار بجایی رسید که دسته دسته هر دم شهر با میبد دریافت نان بهاردوی ایرانیان پناهنده می شدند.

در داخل شهر نیز روز بروز بر کثرت تلفات افزوده هیشد و سران سپاه که این وضع را مشاهده میکردند هر یک مخفیانه با ایرانیان تماس برقرار هی نمودند.

یکی از فرماندهان عرب بنام عبدالرحمون که حفاظت چندین برج شهر بوی و اگزار شده بود نامه ای برای صادق خان فرستاد و اظهار داشت که اگر با او امان داده شود با افراد خود تسلیم خواهد شد و چون بوی اطمینان داده شد وی با افراد خود با ایران تسلیم شد.

صادق خان به افراد هعمولی جیره ای غذا و به فرماندهان علاوه بر غذا انعام و خلعت نیز هیداد.

درین میان شیخ ثوبین پسر شیخ عبدالله منتفع و شیخ ثامر برادرزاده او هم که بکمک مردم بصره آمده و در شهر برعلیه ایرانیها می جنگیدند نامه ای

به صادق خان نوشته و تقاضا نمودند که با آنها اجازه داده شود تاباو طان خود مراجعت نمایند صادق خان با این درخواست موافقت کرد و آنها نیز با افراد خود از بصره خارج شدند پس از اينها شيخ مهنا پسر عمومی شيخ عبدالله با چند هزار نفر از همراهان خود از بصره خارج شده و تسلیم ذيري و ايران شدند. بدین قرطیب در مدتی کوتاه عده زیادی از بصره خارج شده و برای حفظ حصارها و برج و باروهای شهر سر باز کافی وجود نداشت. بصره آخرین روزهای مقاومت خود را پشت سر می گذاشت.

ورود پاشاها ببغداد و کشته شدن عمر پاشا:

محاصره بصره وهیجانی که از این بابت بمقدم دست داده بود باعث شد که دولت عثمانی پاشاهای وان، موصل، دیار بکر، حلب و دمشق را برای کملک بمقدم بغداد بفرستد.

پاشاها بتدریج وارد بغداد می شدند و بهمراه او هر یک تعدادی سر بازو وجود داشت. والی بغداد از آمدن آنها بسیار خشنود شد و جان تازه ای گرفت زیرا تصور می کرد که این سربازان برای نجات بصره اقدام خواهند کرد.

ولی هر چه به آنها اصرار کرد که بمیدان نبرد بروند آنها بعنایین خستگی باستراحت پرداختند و فرهاندهانشان هم توجهی باين امر نداشتند شاید نوشته نویسنده گان ترک و عرب در این مورد صحبت داشته باشد که می گویند بعلت این که دولت عثمانی از حکومت موروئی هملاوکها (که در گذشته بدان اشاره کردیم) نگران بود پاشاهارا برای این اعزام داشت که دست عمر پاشارا از عراق کوتاه نمایند.

پاشاها بعد از ورود به بغداد نه تنها کمکی به عمر پاشا ننمودند بلکه کارهای ناپسند اورایه در بار عثمانی گزارش داده و در گزارشات خود تصريح می کردند که علم لشکر کشی ایران و محاصره بصره اقدامات عمر پاشا بوده است. در این نامه ها تصريح می شد که اگر عمر پاشا از کار بر کنار شود اختلافات

بین ایران و عثمانی نیز بر طرف خواهد شد. زیرا اختلاف ایران در واقع با والی بغداد بوده است ذه بادولت عثمانی و مسلم است که بعد از عزل عمر پاشا موجبی برای ستیزه باقی نخواهد بود.

بعد از دریافت این گزارشات دولت عثمانی طی فرمانی عمر پاشارا عزل و مصطفی پاشارا بجای او بحکومت منصوب نمود.

این فرمان به رؤیت عمر پاشارسید او آنرا بوسیله واطاعت کرد. حکومت را بد مصطفی پاشا سپرد و خود از رضافه محله شرقی دجله به کرخ محله غربی منتقل شد و خیمه و خرگاه خود را در آنجا برآفرشت تا از آنجانیز تدارک سفر دیده و به شهری دیگر مسافرت نماید ولی عده‌ای مصطفی پاشا جانشین اورا و سوسه کردن و باو گفتند که تو قب عمر پاشا در ناحیه کرخ دلیل سوء نیت او میباشد. او میخواهد اقداماتی بر علیه حکومت انجام دهد.

مصطفی پاشا که تحت تأثیر سخنان اطرافیان قرار گرفته بود عده‌ای را مأمور قتل عمر پاشا کرد.

شبانه تعدادی از سپاهیان عرب برای از بین بردن عمر پاشا به ناحیه کرخ حمله نمودند. عمر پاشا از جریان آگاه شد و با تعداد محدودی از همراهان خود دلیرانه تا صبح نیزد کرد چون هوا روشن شد توقف رابیش از این جایز ندانست و رو بفرار نهاد.

ولی سپاه مصطفی پاشا اورا تعقیب مینمود عاقبت در حین فرار پایی اسب او در گودالی فرورفت و از اسب بزیر افتاد و گردش شکست. سربازی از افراد مصطفی پاشا سررسیده سر اورا بریده بنزد مصطفی پاشا آورد، اونیز سر عمر پاشا را به استانبول فرستاد و بدین ترتیب ماجرای عمر پاشا پایان یافت.

عباس اقبال مینویسد: «عاقبت سلطان عثمانی سر عمر پاشا را چنانکه کریم خان خواسته بود بشیراز پیش خان زند فرستاد و تقاضای صلح کرد...»^{۵۳}

بنظر من اظهار این موضوع که سلطان عثمانی سر عمر پاشا را پیش کریم خان فرستاده اشتباه میباشد. حال بر هنای چه اصلی این پندار بر اقبال دستداده است بدروستی مشخص نیست.

حتی صاحب فارسنامه ناصری که اقبال بیشتر مطالب خود را ازو گرفته است نیز از فرستادن سر بشیر از سخن نمیگوید «... جماعتی از پادشاهان دیار بکر و وان و موصل را روانه بغداد نمودند و بر حسب خواهش نواب و کیل عمر پاشا را کشتنند و رسولی را بشیر از فرستادند که بر حسب خواهش پادشاه ایران عمر پاشا را کشتنند و باعث معاند ترا برداشتند و این واقعه موجب قوت دولت ایران وضع خصم گردید ...»^{۵۴}

بطوریکه در صفحات گذشته دیدیم سلطان عثمانی هنگاهی که محمد-وهبی افندی را بعنوان سفارت بدر بار ایران روانه داشت نامه‌ای برای کریم-خان فرستاد در این نامه بقدرتی جانب احتماط مراعات شده بود که حتی اسمی از بصره یا تخلیه بصره بمیان نیامده بود و افندی دستور داشت شفاها با کریم خان در اینمورد هذا کره نماید.

با این ترتیب آیا منطقی است که سلطان عثمانی سر عمر پاشا را که بسیار اهانت آهیز برای او میباشد بنزد کریم خان بفرستد ؟ خاصه بعد از اینکه می‌بینیم همینکه سر عمر پاشا باستانیول رسید موجب تأسف اولیای امور گردید وزهرمه هائی بلند شد که عمر پاشا نسبت بدولت عثمانی و فادر بوده و در نتیجه تحریکات غرض آسود بقتل رسیده است و بعداً هم مشاهده میکنیم که همین امر موجب هیشود که رفتار دولت عثمانی نسبت به مصطفی پاشا قاتل عمر پاشا تغییر نماید تا جائیکه هنوز زمان درازی از حکومت او در بغداد نگذشته بود که از جانب دولت مرکزی دستور عزل او صادر میشود.

علاوه بر دلایل مذکور هر خین دوره زندیه نیز از فرستادن سر عمر-

پاشا سخنی نگفته‌اند. اگر چنین واقعه‌ای حقیقت داشت مسلمًاً محمد صادق نامی هر رخ دوره زندیه با شرح و تفصیل مخصوص بخود آن را تشریح می‌نمود.

سر جان ملکم در این باره هنگوید: «... چون این خبر بر جال قسطنطینیه رسید از بیم آنکه مباداً ملکی بدان معتبری از دست رود، فرمان پیشاها وان و موصل و دیار بکر و حلب و دمشق صادر شد که با هر قدر لشکر که توانند فراهم آورند و بجانب بغداد حرکت کنند. در ابتدا چنان گمان میرفت که پیشايان هزبور مأمورند که بمعیت پیشاای بغداد باستخلاص بصره عزیمت کنند. اما بعد معلوم شد که ایشان مأمور بقتل عمر پاشا بودند که شاید قتل او، پادشاه ایران را از تسخیر بصره باز دارد. چون عمر پاشا بقتل رسید سفیری بشیر از فرستادند تا اهنای آن دولت را از این واقعه اطلاع داده بگویند که فرمان پادشاه ایران مجری شد و سبب معاذلت مرفوع گشت این صورت که مشعر بر ضعف خصم بود، موجب جرأت کریم خان گشته، ایلچی را بوعده‌های خوش آیند مشغول ساخته بسانجام و انجام تدبیر خویش پرداخت....»^{۵۰}

بطوریکه از ذوشه‌های سر جان ملکم هم دیده می‌شود سخنی از فرستادن سر بشیر از نشده است موضوع دیگری که در ذوشه‌های اقبال، ملکم و فارسناهه دیده می‌شود اظهار شده است که بعد از کشته شدن عمر پاشاسفیری بشیر از فرستاده می‌شود فرستادن سفیر نیز چندان روشن نیست اگر منظور همان محمد وهبی افندی پاشد که وی قبل از کشته شدن عمر پاشا رهسپار شیر از شد و هم‌ترین منابعی که میتوان بدان استناد کرد گیتی گشاست که میگوید «... احاطه قلعه بصره راه چاره را بر بصریان مسدود و طریق زیان و سود را بر آنها مفقود کرده بودند عمر پاشا والی بغداد حقایق آن حال

را بسده جلال قیصری معروض داشته، محمد و هبی نامی را که از اعاظم آن سرزمین و مردمی صاحب تمکین و خداوند رأی متین بود از جانب سلطان سکندر شان سلطان عبدالحمید خان پادشاه والاچاه روم بسفارت همین نمودند... در دارالملک شیراز بعزبساط بوسی محفل ارم طراز خدیو گردن- فراز رسید و نامه مؤذت ختماء سلطان سکندر شان را از پیشگاه حضور گذراییده ... بعد از تقدیم مراسم خلوصیت و بندگی و تمہید قواعد استکاف و سرافکندگی از مقربان دربار عصمت و باریافتگان حريم دولت بکرات مستبدی عنو تقصیرات عمر پاشا و اطفای نایره غصب طبع معدلت پیرا و تسکین شعله فهر خدیو گیتی گشا گردید...»^{۵۶} بدین ترتیب مشخص است که محمد و هبی افندی در زمان حیات عمر پاشابشیراز رفته است که از کریم خان عفو تقصیرات او را تقاضا نینموده است.

ولی اگر گفته فارسنامه و دیگران را بخواهیم قبول کنیم باید بگوئیم که بعد از کشته شدن عمر پاشا شخصی بشیراز بنزد کریم خان رفته است ولی این شخص سفير رسمی دولت عثمانی نبوده بلکه از سوی هردم بغداد و احیاناً مصطفی پاشا حاکم بغداد بدین هنظور انتخاب شده است تا کریم خان را از سراجام کار عمر پاشا آگاه سازد.

به حال عمر پاشا کشته شد و عائله او بدین ترتیب از میان رفت.

بنقهو ط بصره

سیزده ماه و دوازده روز بصره در هجاصره سپاهیان ایران قرار داشت. سر انجام روز ۲۷ صفر سال ۱۱۹۰ هجری قمری فرار سید.

سلیمان آقا حاکم بصره که دیگر قدرت مقاومت نداشت پس از مشورتهای لازم تصمیم گرفت که تسلیم ایرانیان شود. ابتدا شیخ درویش

۵۶ - گیتی گشا صفحات ۱۹۵۴ و ۱۹۵۶

کدخدای کل بصره را با عده‌ای از علمای بزرگ و مجتهدین و بزرگان شهر بنزد سردار زند فرستاد. این هیأت بنزد صادق خان هدایت شدند و آنها اظهار داشتند که برای استدعای عفو و طلب امان جهت مردم بصره از جانب حاکم شهر آمده‌اند.

صادق خان تقاضاهای آنان را پذیرفت و با آنها اطمینان داد که مردم شهر در امان هستند. در نتیجه صبح روز بعد یعنی ۲۸ صفر ۱۱۹۰ سليمان آقا حاکم بصره با جمعی دیگر از بزرگان و نزدیکان شهر بنزد صادق خان آمد و مورد لطف و مرحمت سردار زند قرار گرفت و بدین ترتیب بصره در روز هزبور رسمیًّا تسلیم قوای ایران شد و دروازه‌های شهر بروی سپاهیان ایران بازشد.

اولین اقدام صادق خان ارسال مقادیر زیادی آذوقه بداخل شهر بود و دو روز بعد یعنی در دوم ربیع الاول سپاهیان ایران شهر وارد شدند.

در کتاب *تحفة العالم* که تألیف عبداللطیف بن ابوطالب موسوی جزایر می‌باشد آمده است که برادرم سید نعمت الله جزایری در هنگام حصاره بصره جزو مخصوصین بود. چون دولت عثمانی در فشار قرار گرفت سید نعمت الله را واسطه صلح قرار داده او بنزد صادق خان رفت و در خصوص کیفیت تسلیم شهر مذاکره کرد و بخوبی از انجام این مهم برآمد و از صادق خان تعهد گرفت که سپاه ایران هنگام ورود به بصره دست تعددی بجان و مال مردم دراز نکنند.

پس در اینکه صادق خان این تقاضا را پذیرفت سپاهیان وارد شهر شد و مردم شهر فیز از رنج قحطی و گرسنگی رهائی یافتند.

ولی در سایر منابع و مأخذ اسمی از سید نعمت الله جزایری آورده نشده است و بطوريکه در قسمت بالا گفته شد بحسب سليمان آقا هیأتی از بزرگان شهر بنزد صادق خان آمدند و آنها بودند که واسطه اصلی شدند.

صادق خان و مردم بصره

صادق خان پس ازورود به بصره بیش از چهار ماه در آن شهر نماند در مورد رفتار سردار زند با مردم شهر مطالب گوناگونی نوشته‌اند مورخین ایرانی از حسن سلوک و خوش رفتاری صادق خان با مردم شهر صحبت می‌کنند ولی هنابع خارجی از فجایع و جنایات او سخن بمیان می‌آورند. در اینجا لازم است نوشه‌های هر دو طرف را ذکر نموده تا بتوان نتیجه‌گیری اصولی از آنها نمود.

مورخین که از حسن سلوک صادق خان با مردم بصره سخن‌ها گفته‌اند بقرار ذیل اند:

۱ - میرزا محمد صادق مرسوی نامی مؤلف تاریخ گیتی گشا اظهار میدارد که پس از تغییر بصره سپاهیان ایران در نهایت ملاحظت با اهالی رفتار می‌کردند.

وی می‌گوید: «... صبح گاهان روز دویم شهر ربیع الاول که قلعه گشای این حصار فیروزه فام و اشعة لشکر سپهبدار انجم غلام با کمال عظمت و احتشام پای بر کاب‌جواد خوش خرام سپهر تیز گام نهاد بجانب شهر بند افق خاور عنان سعادت گشاد نواب‌جوزار کاب‌بعزم دخول شهر پای شوکت بر رکاب دولت نهاده، بجواد گردون خرام زرین ستام عنان سعادت دادند و نوای زرین نای و صدای روئین درای زلزله فزای سپهر مینا رنگ و ولوه افکن اساس وجود سکان چین و فرنگ گردید. شهر بند بصره از وصول کوکبه انجم حشم رشک بیت‌الضم و فضای قلعه از ورود به جت نمود رایات زرین پرچم رشک گلستان ارم شد. معهاران لطف و رأفت و کار آزمایان مؤدت و رحمت بتعمیر شکستگی‌ها و مدوای خستگی‌های آن مملکت وسیع‌الفضا و اهالی آن دیار هست افرا که بعلت طول زمان انقلاب و توان‌صدمات و تهاجم لجه پراخ طراب اردوی نصرت انتساب بالضروره راه یافته بود پرداخته و از شربت لطف چنان و داروی ترحمات بی‌کران درد دل ستم دید گان راقرین صحبت ساخته، بذل لطف و کرم غبار

حوادث از آئینهٔ خاطر ملهمین زدوده، بمهرهم کاری سخا فنعم داغ دل داغدیدگان را معالجه فرموده، ابواب هزار گونه بذل انعام و درهای صدهزار قسم اکرام و احترام بر روی امیدواران گشودند... »^{۵۷}

بطوریکه هلاحظه میشود حتی از خلال جملات پر طمطرائق محمد صادق نامی کلمه‌ای را نمیتوان یافت که روشنگر این واقعیت باشد که صادق‌خان و سر بازانش با مردم شهر بدرفتاری مینموده‌اند زیرا او همه‌جا از «رحمت‌بتع‌میر شکستگی‌ها و مدارای خستگی‌ها» و «داروی تر حمات بیکران در ددل‌ست‌هدیدگان را قرین صحبت ساخته» و «بمهرهم کاری سخا» و... یادمی‌کند.

۲ - سرجان ملکم مؤلف تاریخ ایران میگوید: «... صادق‌خان بعد از آنکه بصره را گرفت با استعمال قلوب ناس پرداخته و در رعایت خاطر خلق غایت جهد مبذول داشت...» و در جایی دیگر گوید «... صادق‌خان روزی بو کیل انگریزی^{۵۸} در بصره گفت که در همه بصره فقط جائی که قابل سکوت من است خانه قست. اما احترام من بملت انگریز بقدرتی است که اگر دیوار این خانه از طلا بود، از تو نمی‌گرفتم...»^{۵۹} سرجان ملکم نیز از «استعمال قلوب ناس» و «رعایت خاطر خلق» توسط صادق‌خان گفتگو مینماید.

۳ - ژنرال سرپرسی سایکس مؤلف تاریخ ایران که کتاب او توسط اخراج داعی بفارسی بر گردانده شده است اظهار میدارد که «صادق‌خان پس از سیزده ماه محاصره آنجا را گرفت نامبرده با شهر نشینان بعد از اینکلیسی بر فاقت و صمیمیت رفتار نمود.»^{۶۰}

مورخینی که از بد رفتاری صادق‌خان با هردم بصره سخن ها گفته‌اند بقرار ذیل اند:

۵۷ - گیتی گشا ص ۲۰۹

۵۸ - یعنی انگلکلیسی

۵۹ - تاریخ ایران تالیف سرجان ملکم جلد ۲ ص ۷۵

۶۰ - تاریخ ایران تالیف ژنرال سرپرسی سایکس جلد ۲ ص ۴۰۷

۱ - عباس عزاوى مؤلف العراق بين الاحتلالين ميگويد که صادق خان فجائع زیادی نسبت بمدرم بصره انجام داد.

او در جلد ششم تاریخ خسود مینویسد «... چون بعلت قحط ، قوه مقاومت در بصریها نماند ، سلیمان آقا متسلم بصره با مشورت اعیان صبحه بر این گذاشتند که با فرهنگیه قشون ایران وارد مذاکره شوند که بدادن تأمین عرض و ناموس ومال شهر را تسلیم کنند ولذا در آخرین چهارشنبه ماه صفر سال ۱۱۹۰ صادق خان وارد شهر بصره شد وفوراً متسلم ودفتری مدیر گمرک وساير وجوه راعیان شهر را توقيف وهمه اموال علمی و مخفی آنها را ضبط ومصادره اموال دیگر آنها برآمد وروی این اصل دست تعدى وتجاوز نسبت باهالي دراز نمود وهمه اهالي را از اعلى وادنى غارت نمود هیچکس را باقی نگذاشت که او را غارت وجريمه نکرده باشد . از این رو ثروتمندان قادر به تهيه قوت روزانه نبودند ودست گدائی بسوی اين و آن دراز هيکردن و گرفتار قفر مدقع واحتياج شديد بودند ...»^{۶۱}

با توجه با ظهارات عزاوى مشخص است که در همه جا اواز «تعدى وتجاوز نسبت باهالي» و «همه اهالي را از اعلى وادنى غارت ومصادره اموال» ونظاير آن سخن ميگويد .

۲ - محمد بن خليفة نبهاني مؤلف كتاب التحفه النبهانيه مي ذويست «... ايرانيان علمنا بنای سب و اعن صحائیه پیغمبر بر منابر و مناره ها گذاشتند وروی این اصل عده ای روبره بیابان گذاشته و فرار کردند و بعضی هم از طریق دریافراز نمودند ... اعیان بصره را جمع کرده زنجیر نموده و آنها را شلاق میزد که اموال پنهانی خود را بیرون آورند و با مخدرات نیز همین رفتار میکردند»^{۶۲}

و در جایی دیگر گويد که «برادرم بعد از حادثه بصره تصمیم گرفت که

۶۱ - بين الاحتلالين ج ۶ ص ۶۰

۶۲ - التحفه النبهانيه صفحات ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۰

آنگه عتبات نماید ولی چون افواج قزلباش^{۶۳} آنحدود را احاطه کرده بودند و اوضاع بغداد نیز بر ما هجهول بود و سردار^{۶۴} هم ازدادن جواز مسافرت امتناع می‌ورزید این مسافرت میسر نشد ولی اقامت در آنجا هم^{۶۵} مشکل بود زیرا کارهای قزلباش واهل اهواز ناشایست و غیر قابل تحمل بود و اعمال مزبوره با عقیده او^{۶۶} منافات داشت و از آن متأثر بود . «^{۶۷}

از مطالبات گفته شده بخوبی روشن است که مورخین عرب و ترک نسبت به صادق خان بدین بوده و در همه‌جا از زجر و شکنجه‌های او نسبت باهالی بصره سخن می‌گویند .

۳ - گزارشات سیورروسو کنسول فرانسه در بصره - آقای دکتر هدایتی در کتاب تاریخ زندیه قسمتهایی از گزارشات کنسول فرانسه در بصره را از آرشیو ملی فرانسه مکاتبات کنسولی بصره - جلد ۱ نمره ۱۹۷ - مکتوب هر رخ ۷ زوئن ۱۷۷۶ آورده و چنین اظهار میدارد که :

«سیورروسو کنسول فرانسه در بصره نسبت بواقع آن زمان این شهر بهترین و صادق‌ترین گواه بنظر همیسرد و گواهی او درین باب بهترین و متقن‌ترین سند تاریخی زمان محسوب می‌شود چه روسو که دوست بسیار نزدیک صادق خان و مورد احترام و علاقه فوق العاده او نیز بود ، قاعده‌تاً نمی‌بایستی مطالبی با و نسبت دهد که عاری از حقیقت باشد . روسو قبل از صادق خان را مکرر در شیراز ملاقات کرده و حتی چندین بار با او در سریک سفره غذاخورده بود و چنانچه

۶۳ - سپاهیان ایران را در خارج قزلباش می‌گفتند .

۶۴ - منظور صادق خان است .

۶۵ - غرض شهر بصره است .

۶۶ - منظور نعمت‌الله جزایر شوستری است .

۶۷ - سیاحت‌نامه منشی بغدادی س ۳۹ .

مطالبی که در گزارش خود عنوان کرده است صحبت نداشت مسلمان بتحریر آن اقدام نمیکرد.^{۶۸}

اینک که روابط دوستانه بین صادق خان و روسمون شخص شد بنقل قسمتهایی از گزارشات کنسول فرانسه که در همین کتاب درج است می پردازیم.

«راست است که صادق خان شهر بصره را بغارت سربازان خود نداد لیکن طوری رفتار کرده و میکند که اهالی شهر ترجیح میدهند آنها را یکباره غارت کنند و سپس بحال خود واگذارند و یا لااقل آنها را در اسارت و بندگی نگه دارند و بیش از این بدرفتاری وسوه سلوک نمیکند لیکن صادق خان مانند یک جبار ستمگر واقعی رفتار کرده و میکند، چه پس از خلع سلاح عمومی اهالی شهر، همه را از خانه و منزل خود رانده و در بدر کرده است».^{۶۹}

مؤلف اضافه میکند که: «..... نمیتوان انکار کرد که مسئولیت صادق خان در جریان وقایع بصره محرز و مسلم است چه او پس از آنکه بشرح گزارش کنسول فرانسه در بصره اهالی این شهر را از خانه های خود بیرون کرد، اموال آنها را نیز مصادره و ضبط کرد و نیز بموجب فرمانی که با مضای شخص کریم خان رسانید مبلغ ۱۲۵۰۰ تومن پول وقت بعنوان غرامت جنگ از مردم بصره بیچر دریافت کرد.

بنا به گواهی کنسول فرانسه در بصره پرداخت این مبلغ گزاف از قدرت اهالی شهر که طی یکسال محاصره قسمت عمده ثروت خود را از دست داده بودند خارج بود بعلاوه صادق خان برای وصول این وجهه بوسایل غیر انسانی شکفت آوری دست زد» کنسول فرانسه در بصره درین باره چنین مینویسد «صادق خان برای وصول این وجهه از ابراز هیچ بیرحمی و شقاوتی خودداری نمیکند. وی مردم را از امرا و بزرگان گرفته تازنان و دوشیزگان بزیر

۶۸ - کتاب تاریخ زندیه تألیف آقای دکتر هادی هدایتی ص ۱۹۳ .

۶۹ - همان کتاب ص ۱۹۴ این قسم از نامه کنسول فرانسه مورخه ۱۷۷۶ زویه ۲ گرفته شده است.

ضربات چوب هیافکنید، اعضای بدن آنها را قطع میکنند، اندام آنها را با آهن گداخته داغ میکنند و در این مورد هیچ استثنائی قائل نمیشود.^{۷۰}

هزلف در صفحه بعد کتاب از روی گزارش کنسول فرانسه اظهار میدارد: «نه هاه پس از تسلیم شهر هنوز تعدادی وستمگری نسبت به ساکنین بصره ادامه داشت. در گزارشی که کنسول فرانسه در بصره در همین تاریخ خطاب به مدیران کمپانی هند و فرانسه تهیه کرده است مطالبی از ستمگری نسبت به مردم بیدفاع نقل کرده که بمراتب از گزارش قبلی تأثیر آورتر است کنسول فرانسه درین گزارش چنین می‌نویسد... و اما در باره وضع فعلی این شهر لازم است آقایان توجه کنند که این شهر طوری است که گوئی آن را با حمله‌ناگهانی اشغال کرده‌اند غارت شهر ستمگری شده بصره از همه آوریل که ایرانیان وارد شده‌اند قاچار و زاده‌دارد و حشیگری و تعدیاتی که سر بازان بی‌انضباط درین گونه موقعاً فقط سه یا چهار روز هر تکب هیشوند همه روزه نسبت بساکنین تغیره بخت این شهر ارتکاب می‌یابد.^{۷۱}

از گزارشات کنسول فرانسه در بصره که اورا شخص بی‌طرفی باید بشمار آورد چنین مشخص می‌شود که گفته‌های نویسنده گان‌ترک و عرب‌هم‌چندان دور از حقیقت نمیباشد.

از این همه تناقض گوئیها که در ذو شته‌ها بچشم می‌خورد چه نتیجه‌ای عاید می‌گردد؟ برای بهترین درک ممکن نخست ضروری است خصوصیات اخلاقی صادق‌خان را شرح دهیم.

صادق خان نموده کاملی از افراد دلیر عشاير غرب ایران بود شجاعت را با ورزیدگی و مهارت در بکار بردن سلاح توأم داشت و مانند بسیار دیگری از افراد خاندان زند که در آغوش طبیعت زندگانی مینمودند شجاع، خونسرد در مقابل مخاطرات، دلیر و بی‌باک بود علاوه بر آن وی شخصی با کیاست و دوراندیش بود و در میان لرها بجوانمردی و بلند نظری معروف شده بود.

۷۰ - تاریخ زندیه س ۱۹۴

۷۱ - همان کتاب ص ۱۹۵، ضمناً نامه کنسول فرانسه از آردیشویلی فرانسه - مکاتبات کنسولی، بصره، جلد ۱ نمره ۱۹۷۶ نامه مورخ ۲۰ ژانویه ۱۷۷۷ توسط مؤلف کتاب اخذ شده است.

رفتار او باز پر دستان این نظریه را تأیید مینماید. حتی در همین نبرد بصره همانطور یکه در صفحات قبل گذشت دیدیم که باقیلہ بنی خالد چگونه فتار کرد و از گرفتن پول آنها خودداری نمود یا در هنگامی که مردم بصره دسته دسته روی بایرانیان میآوردند همه را با مهر و محبت پذیرا می شد و حتی بعد از سیزده ماه محاصره هنگامی که بزرگان بصره برای امان نزد او آمدند با گرمی از آنها استقبال کرد و سلیمان آقا حاکم بصره را بای اندازه هورد تقدیر قرار داد.

باتمام خصوصیات دلایل زیر حاکی است که صادق خان بمردم بصره زیادهم خوشرفتاری نکرده است.

۱- پواهائی از مردم گرفته شد که باتوجه بسازش پول در آن زمان مبالغ معنابهی بوده است. اخذ این مقدار پول از مردم بدون تهدید و فشار امکان نداشته است.

۲- صادق خان پس از تصرف بصره شروع بترویج آئین جعفری نموده که بامعتقدات مذهبی مردم آن خطه سازگار نبوده است.

۳- سپاهی که بعد از ۱۳ هاه تحمل رنج و زحمت شهری را فتح کند مسلم است که پس از استیلاه بدون اذیت و خرابی نخواهد بود چنانکه در سراسر تاریخ دیده ایم همیشه این وضع حکم فرما بوده ولی البته بر حسب موقعیت زمان و مکان و طرز تفکر سپاهیان غالب خرابیها و کشت و کشتنارها بطور نسبی بیکدیگر تفاوت های داشته است.

در کتاب کربلای خان زندگان شده است که «... صادق خان نگذاشت که سپاهش شهر را غارت کنند ولی ظاهرآ با مردم بصره نیز چندان روی خوشی نشان نداده است... اما راه توجیهی وجود دارد و آن اینکه زجر و شکنجه و اخذ پول از مردم بخصوص اهالی یک شهر شکست خورده به قدری در نظر هورخین ایرانی عادی می‌آمده که هور د توجه آنان قرار نگرفته است و همینقدر

که خان زند فرمان قتل صادر نکرده در نظر آنان کمال محبت و انسانیت آمده است....»^{۷۲}

با تمام موارد بالا بطور کلی باید اظهار داشت که از ناحیه سپاهیان صادق-خان بدر فتاریهای نسبت به مردم بصره انجام شده است ولی این تعدیات با اندازه‌ای نبوده است که نبهانی آن را بافتنه مغول تشییه می‌کند زیرا همان‌طوری که گفته شد خصوصیات اخلاقی صادق‌خان طوری بود که کمتر از دیگران پیرامون ظلم و تجاوز شدید بجان و مال و ناموس دیگران می‌پرداخت خاصه که خصوصیات ایلی و جوانمردی لرها اورا از ارتکاب اعمال شدید نسبت به مغلوبین باز هیداشت.

بالینکه نمیتوان تجاوزات سپاهیان را بمردم بصره نادیده گرفت ولی ادعای بعضی از نویسندهای کان عرب راهم نمیتوان تأیید کرد. به صورت بصره بصورتی که گفته شد بتصرف ارتش ایران درآمد.

در رسم التواریخ مینویسد که: «... چون خبر این قضایای غریبه بدروه عرض سلطان روم خوش مرزو بوم رسید، در وقتی که مهره نزد دردست داشت و با صدراعظم مشغول نترد بازی بود غیظ و غضب بر آن والاجاه اسلام پناه مستولی شده، برآشفت وامر فرمود که چهارصد هزار نفر اشکر با آلات و اسباب باسر عسکری رزمجوی جنگ آگاه بجهاب ایران فرستند.

صدراعظم با خفض جناح عرض نمود اسلام پناهاء، مصلحت در این نیست آن والاجاه اصلاح پسند فرمود، مصلحت چیست؟ آن صدر مآل اندیش عرض نمود که پیش از تو، از تو بزرگتران نموده‌اند و جز ضرر جانی و مالی و مملکتی چیزی دیگر نیافتهاند زیرا که داستان سلوک سلطان قهار سفالک یعنی نادر پادشاه گیتیستان بیباک هنوز از خاطر رومیان فراموش نگردیده، پس صبر نمودن بهتر و آرام گرفتن خوشتراست، تا آنکه سلطان والا شان ایران جامه

۷۲- کتاب کریم خان زند تألیف دکتر عبدالحسین نوائی ص ۱۴۷ و ۱۴۸

گذاردو ملک بدیگری سپارد، در آن حیص و بیص بصره را وامیگذارند و میروند و بیرونی و تعب بتصرف کار گذاران تو در خواهد آمد و اگر اکنون عسکر با ایران فرستی ایران رستم خیز است، از هر گوشه هزار رستم بیرون قازد و باهم اتفاق نمایند و در عالم شورش اندازند و میترسم خدائیکرده دولت روم را بر هم زندند و از تسخیر همالک روم دمزنند..

پس سلطان از استماع این سخنان آتش شعله ور غیظاش فرونشست و با آب حلم وزلال صبر دست و روی خویش بشست....^{۷۲}

همانطور یکه ملاحظه میشود طبق گفته های رستم التواریخ هنگامیکه خبر تصرف بصره بدهست ایرانیان بسلطان عثمانی داده شد وی خشمگین شده و دستور میدهد که ۴۰۰ هزار سپاهی روانه ایران بشوند.

نوشته های رستم التواریخ با واقعیت تطبیق نمیکند و بصراحت میتوان اظهار داشت که تخیل نویسنده اور ابدین داستان پردازی و اداسته است زیرا بدلایل زیر این گفته ها عباری از حقیقت میباشد:

- ۱- سپاهیان عثمانی در آن زمان در ار و پادر چند جبهه مشغول نبرد بودند و برای دولت عثمانی امکان اعزام سپاهی بطرف ایران مقدور نبود.
- ۲- در مدت هجاحصره که بالغ بر ۱۳ ماه بطول انجامید بارها محصورین و همچنین والی بغداد از دولت عثمانی تقاضای کملک کردند ولی آن دولت چون سپاهی در اختیار نداشت نتوانست هیچ نوع مساعدتی باهالی بصره بنماید.
- ۳- اگر برای عثمانی امکان اعزام قوا وجود میداشت نمایند گانی با آن ترتیب که قبل این شد بدر بار ایران نمیفرستاد. پس باید گفته های رستم التواریخ را در این باره باشک و تردید نگریست.

به حال بصره بتصرف ایرانیان در آمد و دولت عثمانی نیز هیچ گونه عکس العملی انجام نداد.

^{۷۲}- کتاب رستم التواریخ تأثیف محمد هاشم (دستم العکما) به اهتمام محمد مشیری ص ۲۰۴

وقایع بعد از تصرف بصره

بعد از تصرف بصره مدت چهار ماه صادق خان در این شهر اقامت کرد وی همانطوری که گذشت مردی خردمند و دوراندیش بود لذا در مدتی که در شهر بود بارهای صحیح‌گوئه حادثه‌ای بوجود نیامد و چون کار دیگری وجود نداشت که مستلزم توقف بیشتر او باشد حکومت شهر را به علی محمد خان زند و آگذار نمود و خود با تعدادی از سپاهیان و معدودی از بزرگان بصره از جمله سلیمان آقا رهسپار شیراز شد.^{۷۴}

۷۴- در مورد عاقبت کار سلیمان آقا حاکم بصره باید گفته شود که از همان ورود بشیراز مورد احترام کریم خان زند واقع شد و سپس مورد توجه ذکری خان قرار گرفت تا آنجا که پس از لشکر کشی مجدد صادق خان به بصره و مراجعت او بشیراز، سلیمان آقا از طرف ذکری خان بحکومت بصره منصوب شد.

سلیمان آقا برای درست گرفتن حکومت بصره بدان صوب حرکت کرد ولی هنگامی که به حوزه رسید بتوان اطلاع دادند که دولت عثمانی بدون جنگ و خونریزی بصره را مجدد آبتصرف درآورده و شخصی را بنام نعمان افندی بحکومت آن سامان منصوب نموده است. لذا سلیمان آقا فاچار شد که در حوزه توقف کند و با اعیان واشراف و رؤسای قبایل بنای مکاتبه را گذاشت تا بتواند همگی آنها را بحکومت خویش موافق سازد. با اینکه عده زیادی موافق حکومت وی بودند ولی دونفر از دروغالافت باوی در آمدند یکی حسن‌پاشا والی بغداد بود و دیگری رئیس قبیله منتفج که از قبایل بزرگ آن ناحیه بشمار میرفت.

باتوجه به مخالفت این دو شخص سلیمان آقا ناچار شد در حوزه باقی‌بماند ولی در این زمان حادثه بوقوع پیوست که سلیمان آقا توانست اذ آن بنفع خود بهره‌برداری کند. این واقعه چنین است که جنگ خوینی بین دو قبیله منتفج و خزانیلی بوقوع پیوست در این نبرد رئیس قبیله منتفج کشته شد و شخص دیگری که بنام شیخ توینی بعد از این نبرد پریاست این قبیله منصوب شد روابط دوستانه‌ای از دیرزمان با سلیمان آقا داشت. سلیمان آقا بکمک شیخ توینی بحکومت بصره رسید و نماینده دولت عثمانی نعمان افندی را برندان افکند و شرح مفصلی مبنی بر خدمات خود در زمان تصدی حکومت بصره برای دولت عثمانی نگاشت.

اداره شهر اشغال شده بصره کار چندان آسانی نبود که از عهده علی- محمدخان برآید زیرا هر اندازه صادق خان برای اداره شهر هر دی شایسته و کاردان و باسیاست بود بر عکس علی- محمدخان خودخواه مغزور و بی- سیاست بود.

او جوانی شجاع و بی- باک بود ولی برخلاف صادق خان هیچگونه فکر و اندیشه‌ای در رفع مشکلات حکومتی و نحوه رفتار با افراد مختلف را نداشت اکثر اوقات مست بود و در حالت هستی اوامری برای زجر و شکنجه اهالی صادر می‌کرد لذا رفتار و کردارش در اندک مدت موجب برانگیختن احساسات خشم و غضب اهالی بصره شد.

این جوان خودخواه ظلم و بی- عدالتی را به حدی رسانید که مردم بصره را هکر و ادار را به طفیان و شورش می‌کرد در گیتی گشا مینویسد «.... نواب سپهر رکاب والا جناب بعزم توجه به جانب شیراز فراز نده اعلام فتح فرجام گردید حکومت بصره حسب الامر خدیو فیروزمند به علی- محمدخان زند محول گردید. یک چند خان معظم‌الیه در مملک مزبور منتظم امور و کار فرمای نزدیک و دور بود و به تمکیت ههام و انتظام احوال خواص و عوام قیام و اقدام هینمود علی- محمدخان که در آغاز ایام بهارستان شباب پیوسته جرعه کش اقداح کیفیت آتشین آب، روزها و شبها خراب و بی خبر از کار گشائی راههای صواب بود و بنای کار و اساس کردار بر لعب و لهو نهاده، همواره دستش به قبضه شمشیر و زبانش لال از حرف تدبیر بود.....»^{۷۵}

بقیه از صفحه قبل

دولت عثمانی نیز که خدمات قبلی سلیمان آقا خاصه در هنگام محاصره بصره را در مد نظر داشت تقاضای اورا پذیرفت و حکومت بصره رسماً از طرف دولت عثمانی بُوی و گذارشد. هنوز مدّتی از حکومت وی در بصره نگذشته بود که دولت عثمانی لقب پاشا بُوی داد و ولایت بغداد را نیز باو و اگذار نمود و از آن پس بنای سلیمان پاشاخوانده می‌شد. وی یکی از حکام عادل بود که با همه مردم مخصوصاً ایرانیها و زوار ایرانی نهایت مهربانی را بخراج میداد.

۷۵ - ص ۲۱۲ و ۲۱۱ گیتی گشا.

هدت کوتاهی از زمامداری علی محمدخان زند نگذشته بود که قبیله منتفج برای اینکه بتوانند آزادانه در حوالی بصره رفت و آمد نمایند و از سوی خان زند امان داشته باشند مطابق مرسوم عده‌ای را با قرآنی بنزد علی محمدخان فرستادند.

خان زند در پیشتر قرآن پیمانی نوشت و آنرا هر کرد و بدین ترتیب با فراد این قبیله تأمین داده شد که آزادانه به شهر رفت و آمد نمایند. اعراب از انعقاد این پیمان خرسند شدند و با خاطری آسوده از بیابانهای اطراف بحدود بصره نزدیک شدند و در آنجا به تهیه پیشکشی برای خان زند پرداختند. عده‌ای از اعراب نیز بفکر فروش متأم خود بودند که ناگهان سربازان خان زند به آنها حمله نمودند. اموال آنها غارت شد، تعدادی کشته و زخمی و معدودی نیز اسیر شدند.

این عمل که برخلاف میثاق بسته شده انجام گردید توهین بزرگی بقرآن- مجید تلقی هیشد لذا پس از این عمل در اعراب حوالی بصره جنب و جوشی بی‌سابقه بوجود آمد و همگی آنها متفقاً علیه خان زند و سربازان ایران قیام کردند.

کمک این اعراب به قبیله منتفج باعث شد که این قبیله نیروئی بیشتر کسب کنند و متفقاً به سربازان ایرانی که در خارج از شهر موضع گرفته بودند حمله نمودند.

نبرد شدیدی بوقوع پیوست در این نبرد که سربازان ایران غافلگیر شده بودند تعداد زیادی ناچفات داده و بقیه هتواری شدند در گیتی گشا هینویسد: «.... اعراب منتفج که هم بزور شمشیر و هم بقوت تدبیر نواب سپهر رکاب اند ک رام گردیده و بحوالی دام رسیده بودند و در عهد حکومت بنابر عادت خویش و رسم طبع و حشت‌اندیش و هم تشویش بهم رسانیده و نظر برسمی که در هیان ایشان متعارف و باعث اطمینان خائفست کلام الله مجید را نزد علی محمدخان

فرستاده بودند که وثیقه در ظهر آن نوشته و مختوم و ممهور داشته، هر سول و اورا نامه امان و حرز جان خود سازند و باطمینان خاطر بکاری که سزاوار باشد بپردازند.

کلام الله را علی محمدخان بر حسب تمنای آنها مختوم و هرسول آن جماعت داشت که مطمئن خاطر از وسعت گاه بادیه پیشکشی آمده با دل بی غش در سرانجام پیشکش بودند که علی محمدخان بدون باعثی فوجی از لشکر را مأمور بچباول آنها نمود و حکم بتاخت و تاراج اسباب و اموال قبایل و اسیر نسوان و رجال آنها، زبان بی اعتدالی گشود...^{۷۶}

به ر صورت بعد از این پیمان شکنی خان زند و حمله اعراب و شکست سر بازان ایرانی علی محمدخان فوق العاده خشمگین شد وی همانطوری که گذشت جوانی بسیار دلیر بود و به شجاعت و بی داکی خود اتكاء داشت ولی بهمان اندازه خام و نایخته و مغorer بود لذا بدون اینکه به عاقبت کار بیاندیشد و تقدیر بیشتری در مورد اعمال و رفتار خویش بنماید تصمیم گرفت که شخصاً برای سر کوبی اعراب اقدام کند.

او پس از تهیه و تدارک مفصل با سپاهی از شهر خارج شد اعراب که از اعمال گذشته خود پیشمان شده بودند هر چه کردند که خان زند را از این اقدام بازدارند میسر نشد حتی بزرگان عرب با قرآن مهر شده بنزد علی محمدخان آمدند و تعهد نمودند که سالیان باج و خراج معینی بپردازند و به مراد خود پیشکش های فراوان به خان زند هدیه دادند و از گناه خود پوزش طلبیدند ولی سردار زند که جز جنگ و ریختن خون اعراب فکر دیگری در مخیله اش خطور نمی کرد در خواسته ای آنان را نپذیرفت.

اعراب که تقاضا هایشان از سوی خان زند پذیرفته نشده بسود مأیوس باز گشتند و پس از مشورت با یکدیگر قرار گذارند که برای حفظ جان و مال و ناموس خود تا آخرین نفس نبرد کنند.

۷۶ - ص ۲۱۲ گیتی گشا

در گذشته گفته شد که یکی از مشکلات مدت محاصره نگهداری سدهای روی رودخانه بود که در تمام مدت محاصره صادق خان نگذاشت به آنها آسیبی وارد آید زیرا در صورت بروز شکاف در سدها قسمت اعظم نواحی اطراف بصره در زیر آب قرار میگرفت و مسلم بود که مخاطراتی متوجه سپاه ایران میشد. برای جلوگیری از شکسته شدن سدهای خان زند عدهای را شبانه روز مأمور نگهداری و حفظ آنها نموده بود.

ولی بعد از تصرف بصره که سپاه ایران در داخل شهر اقامت داشتند دیگر فکر سدها و حفظ نگهداری آنها مورد توجه نبود و علی محمدخان زند هم که تمام خواسته‌های اعراب را با خودسری قبول نمی‌کرد هیچگاه بفکر ش خطور نکرد که امکان دارد همین سدها مشکلاتی برای او فراهم نماید.

وی بدون توجه باین مشکل بزرگ با سپاه خود از شهر بیرون آمد و اعراب که پی‌باهمیت سدها برده بودند برای کند کردن حرکت سپاهیان ایران چند سد را شکستند و در نتیجه آب صحراء را فرا گرفت اسباب سپاهیان ایران در گل ولای فرمیر فند و نمی‌توانستند حرکت کنند.

باید گفته شود که یکی از علک پیروزی ایرانیان در جنگ‌های گذشته تحرک جنگجویان بود زیرا سربازان که قسمت اعظم آنها را عشاير تشکیل میدادند قدر تشنان بواسطه این بود که با سرعت و قابلیت انعطاف خود می‌توانستند در اطراف نیروی دشمن در صحراء حلقه بزنند و بدستجات کوچک سواره پیادی حمله کنند و از دسترس پیاده نظام کند حرکت خود را دور نگاهدارند.

بدین ترتیب آب و گل ولایی که صحراء را فرا گرفته بود باعث شد که قدرت تحرک از سپاهیان ایران سلب شود و در نتیجه اعراب به آنها چیره شوند. در این نبرد عدهای از سپاهیان ایران کشته، جمعی اسیر، عدهای نیز تو انسنتند خود را به کشتهای کوچکی که در شط لنگر انداخته بودند برسانند و جان خود را نجات دهند.

علی محمدخان که نمی‌توانست ننگ فرار را قبول نماید باعده معدودی از اطرافیان خود همچنان به نبرد ادامه داد تا اینکه یکی از اعراب از پشت سر ضربه‌ای بوی زد که بعد از چند ساعت در اثر همان ضربه کشته شد در این نبرد برادر علی محمدخان مهدی خان نیز بقتل رسید و لشکریان ایران متواری شدند.

در اینجا موضوعی که باید وارد توجه قرار گیرد این است که در کتاب تاریخ زندیه آقای دکتر هدایتی که قسمتی از آن از نامه کنسول فرانسه در بصره نقل گردیده است گفته می‌شود که علی محمدخان دو دفعه با سپاهیانش از بصره بقصد سر کوبی اعراب خارج شد در نخستین بار پس از اینکه شکست یافت بداخل بصره مراجعت کرد و پس از مدتی برای دفعه دوم با سپاهیانش از بصره خارج می‌شود که کشته می‌شود در حالی که در سایر منابع و هآخذ گفته می‌شود که در همان نخستین حمله علی محمدخان بقتل هیرسد و سپاهیان او متفرق هیشوند.

برای اینکه بتوان این موضوع را روشن نمود که آیا در همان نخستین حمله این واقعه برای ایرانیان بوقوع پیوسته؛ یا بعد از شکست اول اینقدر بی‌تدبیری از سوی علی محمدخان و سران دیگر سپاه انجام شده است؛ و مجدداً همان واقعه قبلی را تکرار نموده‌اند؟ برای این منظور بهتر است نخست عین گفته‌های منابع و مآخذ معتبر برای نمونه در اینجا آورده شود و سپس عبارات تاریخ زندیه آقای دکتر هدایتی نقل شود تا بهتر بتوان نتیجه گیری نمود.

در گیتی گشا هینویسد: «... وقوع این واقعه مهیج ماده صفرای مزاج حال و غیظ و غضب اورا باعث طغیان گردیده و آتش خشم در کانون طبعش شعله‌ور گشته، پس بنفس نفس خویش راههای تعذیب و مستعد تخریب گروه انبوه گردیده، افواج لشکر را که بر حسب فرمان قضا جریان شهریار

زمان مأمور بخدمت او بودند تدارک شایسته دیده ، خیام جلالت بفضای هامون کشیده ، با سپاهی گران و لشکری بی کران بجانب بوادی و صحاری مسکن ایشان روی و پای بر کاب ابرش غزال تیز گام نهاده مشایخ و اعظم آن طایفه چندان که شرعاً برانگیخته ، بدامن اعتذار و استغفار در آویختند سودی نکرد .

مرض مزم من غرور پرزور خان معظم الیه را از داروی این سخنان روی بهبود حاصل نگردید و مفید نیفتاد و دیگر باره سادات آن قوم با کلام الله - مجید مختوم و مهمور و مرسول و هم سازی باج و تجمیل خراج که ایشان را ناگوار تراز زهر در مزاج بود قبول کردند . آنهم در مزاج خان مفید نیفتاد بر آن هم فایده هترتب و رأی جناب خان بتدبیر ایشان ملتقت نشده ، چون جماعت هزبور از رحمت خان هائیوس شدند بمیدان مخاصمت و مضمار مقاومت در آمده و با آن همانان نو رسیده خویش برآمده ، آغاز استعمال سيف و سنان و بسیف و سنان بنیاد آن طاع درع و خفتان کردند .

از آنجا که بجهت استیصال لشکر علی محمد خان آب بر صحاری و اراضی میدان وغا و مکان هیجا انداختند و صحراء رادریا ساخته بودند لشکر بیحساب در آن سهمگین گرداب در میان گل و آب فروهانده و آتش صولتشان فرونشانیده ، باد پایان برق پویه که خاک میدان را لصدمات سمهای آهنین باوج چرخ برین رسانیده ، بگل در هانده ، خداوندان را بخاک سیاه در نشانیدند . معدودی از لشکر خویشن را بکلیط ها رسانیده ، چون بسیاری از سپاه را در عرصه میدان پای بست و حل و دستگیر آن قوم دغل یافته ، فرار ابر خود عار شمرده ، مراجعت و نهنجوار غریق لجه مخاصمت گردیدند .

ناگاه دست قضا بساط زندگانی اورا بر چیده و اسباب عمر و جوانی آن جوان دلیر را در نوردیده ، پس غلامی سیاه ناگاه از قفای او چون روز گار تیره رسیده ، بکتارهای که در دست داشت زخمی قوى بردوش آن نوجوان

دلیر در رسانید چنانکه بعداز دوسره ساعت در گذشت و رخت هستی بجانب عدم در کشید.

مهدی خان برادرش نیز از دست ساقی اجل همان باده پر خمار را چشیده، بعضی از لشکر گرفتار و برخی مقتول و فوجی با غایت کلیط و گروهی از عرصه میدان با حالی زار خود را از آن میدان مهلهکه بیرون افکندند علی- همت خان برادر کوچک علی محمد خان و محمد حسین خان بهبهانی که به محافظت بصره کمر بسته بود حقیقت واقعه را بواساطت چاپاران مسرع به درگاه سعادت همراه هژر و گردانیدند ...^{۷۷} در رسم التواریخ مینویسد که: «... طایفه از اعراب حول وحوش بصره با عالیجاه علی محمد خان زند مذکور یاغی شدند آن عالیجاه از بصره بیرون آمد که ایشان را تنبیه نماید، ایشان در رهگذار آن عالیجاه آب بسیاری انداختند که صحراء مانند دریا شد و آن عالیجاه با چهارهزار نفر لشکر شد آنجا غرق شدند .^{۷۸} عباس- اقبال میگوید که: «... در غیاب صادق خان قسمتی از اعراب خوزستان بر علی- محمد خان حکمران بصره شوریدند و بوسیله انداختن آب در میان سپاه ایران جمعی از ایشان را تلف کردند و حکمران زند نیز بدست غلام خود بقتل رسید .^{۷۹}

در فارسنامه ناصری مینویسد: «... علی محمد خان والی بصره در سال هزار- و صد و نود و بیک برای تنبیه طایفه منتفج از بصره حر کت نمود و مشایخ منتفج چند نفر از ریش سفیدان خود را بشفاعت روانه داشتند و تعهد رسانیدن مالیات و پیش کشی خود را نمودند علی محمد خان مسئول آنها را اجابت نداشت و کار بجنگ رسید و جماعت منتفج آب در صحرای بصره انداختند و سپاه خود

۷۷- صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ کیتی کشا

۷۸- س ۴۰۲ رسم التواریخ

۷۹- تاریخ مفصل ایران تألیف عباس اقبال آشتیانی ص ۷۴۷

را آماده جنگ داشتند و علی محمد خان چون بر آنها تاخت و سوارا نزد و بختیاری را می‌جال حركت نبود و در گل ولای فروهاندند و شکست بر سپاه ایرانی افتاد و بسیاری بدست طایفه هنتفیج کشته شدند و علی محمد خان چون لشکر را شکسته دید فرار اغاره دانسته بر دشمن تاخت و چندین نفر را بدست خود بکشت و غلام سیاهی از عقب آن جوان دلیر در آمده بضریتی کارش را ساخت...»^{۸۰} بطوریکه هلاحته می‌شود در منابع و مأخذ معتبر که نمونه‌هایی از آن برای هشال در بالا ذکر شد همه جاچنین می‌گویند که در همان نخستین بار سپاهیان ایران شکست خورده و سردارش بقتل هیوسد. اینک نیز عین گفته‌های تاریخ زندیه باستان نامه کنسول فرانسه در بصره آورده می‌شود که می‌گوید: «... یکی از قبایل عرب بنام قبیله هنتفیج در مردمتی کوتاه بر اطراف شهر تسلط یافت و ستوانی از سپاه زند را غافلگیر و نابود کرد. علی محمد خان از استماع خبر این واقعه چنان خشمگین شد که شخصاً برای سر کوبی اعراب هنتفیج عزیمت کرد و در ۲۰ مه ۱۷۷۸ میلادی (ربیع الاول ۱۱۹۲ هجری) از شهر بصره خارج شد اعراب هنتفیج بیدرنگ قسمتی از سد های شط را شکستند و زمینهای اطراف شهر را بدست امواج آب سپردند.

سواران زند در گل ولای و امواج شط غوطه ور و پس از تحمل تلفات زیاد ناگزیر بعقب نشینی و مراجعت بشهر شدند. محمد علیخان که دچار خشم و غضب جنون آمیزی شده بود این شکست خفت آور را با قتل عام ساکنین آرام یک دهکده کوچک عرب جبران کرد و بهانه‌ای که برای این انتقام بیجا عنوان کرد این بود که ساکنین بی آزار این دهکده در حریان این واقعه از اقدام و کمک مؤثر بسپاه زند خودداری کرده بودند.

وقتی کریمخان ازین شکست موهن اطلاع یافت فرمانی خطاب بحکام بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و بسی آنها دستور داد بیدرنگ بکمک پادگان بصره بستابند پس از وصول کمک شهرهای ساحلی و تدارک زیاد در

اوخر اوت سال ۱۷۷۸ میلادی (جمادی الثانی ۱۱۹۲ هجری) ستونی مر کب از ۶۰۰ سوار و ۲۰۰۰ قنگچی برای سرکوبی اعراب سورشی از شهر بصره خارج شد. اعراب که از تدارکات چند ماهه پادگان ایرانی باخبر بودند از محمد علیخان استدعای امانت کردند و هتعهد شدند از روی میل باطاعت و انقیاد اور آیند و سالیانه باج معینی پردازند. لیکن خان زند که دچار نخوت و غرور زیاد شده بود توجهی بالتماس واستغاثه آنها نکرد و پاسخ داد فقط بزور اسلحه آنها رامطیع خواهد کرد. اعراب که چنین دیدند آماده دفاع شدند و بعد معاہد معمود بار دیگر سدهای شط راشکستند و اطراف شهر بصره را در آب غوطهور کردند سربازان ایرانی که برای بار دوم در گلولای گرفتار شدند از هر طرف مورد حمله اعراب از جان گذشته قرار گرفتند و بقسمی قتل عام شدند که برایت کنسول فرانسه در بصره از تمام ستون اعزامی بیش از چهارصد نفر مراجعت نکرد^{۸۱}

همانطوریکه ملاحظه میشود سیور روسو کنسول فرانسه اظهار میدارد که علی محمد خان دوبار از بصره خارج شده است و در هر دو دفعه شکست خورده است ولی بدلائیل زیراين گفته چندان با واقعیت تطبیق نمیکند.

۱ - اگر گفته های کنسول فرانسه را بنگریم مشاهده میشود که میگوید: « وقتی کریم خان از این شکست موهن اطلاع یافت فرمای خطا به حکام بنادر ساحلی خلیج فارس صادر کرد و بآنها دستور داد بیدرنگ بکمک پادگان بصره بشتابند» اگر این موضوع حقیقت داشت محمد صادق نامی بطور حتم آنرا با آب و تاب تمام و با جملات پر طمطرائق مخصوص بخود نقل میکرد.

نه تنها گیتی گشا این موضوع را اظهار نداشته بلکه در هیچ یک از منابع و مأخذ نیز نوشته نشده است که فرمانی بدین شرح از طرف کریم خان زند صادر گردیده است.

۲ - هر چقدر علی محمد خان زند بی تدبیر بود آیا دور از تصور نیست که در دفعه نخست که می بیند اعراب سدها را شکافته و آب آنرا در صحررا

انداختند و همین امر موجب شکست سپاهیانش شده است باز مجدداً دست به لشکر کشی بزند بدون اینکه فکری برای سدها و آب رودخانه بنماید .
 ۳ - توشه شده که اعراب بعد از شکست علی محمد خان زند و فرار او بطرف بصره در دفعه دوم لشکر کشی ازاو « استدعای امان کردند » در صورتی که این موضوع هم دور از تصور است زیرا گر اعراب در نخستین بار از اقدام خود نتیجه گرفته بودند و علی محمد خان را شکست داده بودند مسلماً جری قر شده و هیچگاه بدان ترتیب طلب امان نمیکردند .

با توجه به موارد بالا است که باید گفته شود قسمتی از توشهای کنسول فرانسه که در کتاب تاریخ زندیه آورده شده است باید باقید احتیاط تلقی شود زیرا همانطور یکه در این مورد بخصوص مقایسه شد بعضی از مطالب و توشهای این شخص در مورد علی محمد خان زند زیاد صحیح بنظر نمیرسد .

چون خبر کشته شدن علی محمد خان و شکست قوای ایران بکریم خان - زند رسید دستور داد که بار دیگر صادق خان با لشکری فراوان بدانصوب حر کت کند . صادق خان پس از گردآوری سپاه و تهیه ساز و بربگ فراوان بسوی بصره حر کت نمود اعراب که خبر ورود او را شنیدند هتو حش گردیده و باطراف متواری شدند .

صادق خان به شهر بصره وارد شد و مسئولان مطمئنی برای سازمانهای اداری شهر گماشت و به شهر نظمی داد ، پس از آن تصمیم گرفت که به تعقیب اعراب متواری بپردازد که در این هنگام خبر فوت کریم خان بوی رسید .
 صادق خان که خود را لایق تر از هر کس دیگری برای جانشینی کریم خان میدانست به هوای سلطنت و بقصد اینکه از سپاه خود برای بدست گرفتن حکومت استفاده نماید . از بصره بطرف شیراز رسپار شد . بعد از عزیمت صادق خان اعراب مجدداً به شهر وارد شده و اداره شهر را در دست گرفتند و خود را تابع حکومت عثمانی اعلام داشتند و بدین ترتیب بادر گذشت کریم خان - زند سلط ایرانیان بر بصره خاتمه یافت .